

راهبرد روسیه در بحران سوریه (۲۰۱۴-۲۰۱۱)

رضا سیمبر*

استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه گیلان

علی اصغر ستوده

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان

علی اسمعیلی

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۰/۰۶ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۰۳/۰۴)

چکیده

روسیه به‌عنوان یک بازیگر مهم فرامنطقه‌ای و احیاشده در صحنه جهانی راهبرد متفاوتی از غرب و کشورهای عربی در قبال بحران سوریه در پیش گرفته که بر مبنای دفاع سرسختانه دیپلماتیک و کمک‌های نظامی از رژیم اسد است. حال این پرسش اساسی و محوری مطرح می‌شود که چرا روسیه راهبرد متفاوتی از غرب و کشورهای عربی در قبال بحران سوریه در پیش گرفته است و چه عواملی بر به‌کارگرفتن این راهبرد تأثیرگذار بوده‌اند؟ یافته‌های این نوشتار بر این اساس است که تقابل روسیه و غرب در بحران سوریه بر سر نظم و هنجارهای جهانی است که منافع منطقه‌ای و جهانی روسیه را در طول این بحران تحت تأثیر قرار داده است. همچنین ساختار سیاسی و درک نخبگان روسی از این بحران که تهدیدها و فشارهای نظام‌مند در بحران سوریه را بر سیاست خارجی روسیه تبدیل و ترجمه می‌کنند به‌عنوان متغیرهای میانجی سبب راهبرد متفاوت روسیه از غرب در طول بحران سوریه شده است. روش پژوهش در این نوشتار توصیفی-تحلیلی بر پایه روش کیفی و روش گردآوری داده‌ها منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی است.

کلیدواژه‌ها

ادراک نخبگان روسی، بحران سوریه، روسیه، غرب، نظام بین‌الملل.

* E-mail: rezasimbar@hotmail.com

مقدمه

هم‌زمان با شروع بحران در سوریه، روسیه کمک‌های تسلیحاتی زیادی در اختیار سوریه قرار داده است و هم‌زمان این کشور را از حمایت‌های دیپلماتیک خویش در صحنه نظام جهانی و منطقه‌ای بهره‌مند کرده است؛ به‌ویژه که این حمایت برای سوریه در شورای امنیت سازمان ملل، جایی که روسیه به‌شکل موفقیت‌آمیزی مانع تلاش‌های آمریکا برای افزایش فشار بر اسد شده، مفید بوده است (Gorenburg, 2012: 5). در اکتبر ۲۰۱۱، روسیه و چین اولین قطعنامه شورای امنیت درباره سوریه که نقض شدید حقوق بشر و استفاده از زور علیه شهروندان به‌وسیله مقام‌های سوری را محکوم می‌کرد، و تو کردند. در اوایل فوریه ۲۰۱۲، ایالات متحده از روسیه و چین درخواست کرد که از دومین قطعنامه شورای امنیت در محکومیت نقض شدید حقوق بشر به‌وسیله دولت اسد بر ضد شهروندان در راستای گذار به یک نظام سیاسی کثرت‌گرا و مردم‌سالار در سوریه حمایت کنند؛ ولی چین و روسیه این قطعنامه را در ۴ فوریه ۲۰۱۲ و تو کردند (Nichol, 2014: 68-69). با توجه به رویکرد کنونی روسیه در قبال بحران سوریه، نباید انتظار داشت که روسیه موضع خود را در آینده تغییر دهد. در واقع به نظر می‌رسد که مسکو برای پذیرش هر نوع سناریویی که به‌شکل مؤثر مانع تغییر رژیم در سوریه شود، آماده است (Menkiszak, 2013: 2-3). تحلیل‌گران روابط بین‌الملل از زوایای مختلفی به این موضوع پرداخته‌اند که چرا مسکو به‌شدت از رژیم اسد حمایت می‌کند:

۱. تمایل به حفظ تسلیحات دریایی روسیه در سوریه (ترتوس تنها پایگاه مسکو خارج از اتحاد شوروی است)؛
۲. ترس از سقوط اسد که منجر به منافع ژئوپلیتیک برای آمریکا و زیان برای روسیه می‌شود؛
۳. تصمیم به جلوگیری از تبدیل شدن سوریه به لیبی دیگر (از نظر مسکو، از آنجا که روسیه و چین اجازه دادند تا قطعنامه شورای امنیت که خواستار به‌کارگرفتن منطقه پرواز ممنوع بود، تصویب شود سپس آمریکا و متحدانش شرایط را تا تغییر رژیم گسترش دادند. در مورد سوریه نیز امکان این فرایند وجود دارد) (Katz, 2013 (b): 38-46)؛
۴. ترس از سقوط اسد تا حدی نتیجه افزایش فعالیت مخالفان اسلامی در خارج نزدیک و داخل خود روسیه است (Katz, 2013(a): 5).

در زمینه پیشینه پژوهش به زبان فارسی، کیانی و خان‌محمدی (۱۳۹۲) در مقاله‌ای باعنوان «واکاوی علل حضور روسیه در بحران روسیه»، رویکرد روسیه را در قبال این بحران از نظر موازنه قدرت و رقابت‌های راهبردی روسیه با غرب که در خاورمیانه نیز نمود پیدا کرده است

بررسی کرده‌اند. در واقع بیشتر بر سطح ساختاری نظام بین‌الملل تأکید کرده‌اند (کیانی و خان‌محمدی، ۱۳۹۲: ۱۱۴-۸۷). در مقاله‌ای دیگر با عنوان «مطالعه سیاست خارجی روسیه در بحران داخلی روسیه (۲۰۱۱ تاکنون)» آقاحسینی و دیگران سیاست خارجی روسیه در قبال بحران سوریه را از نظر سازه‌انگاری (با محوریت هویت برساخته و نوع درک از بحران) بررسی کرده‌اند. به شکل کلی هرکدام از پژوهش‌های صورت گرفته با تأکید بر یک متغیر خاص (نظام بین‌الملل، ژئوپلیتیک، رویکردهای هویتی و...) برای تبیین این مسئله تلاش کرده‌اند. ولی این پرسش اساسی قابل طرح است که آیا می‌توان راهبرد روسیه در بحران سوریه را فقط با تأکید بر یک متغیر در سطح واحد یا سطح نظام بین‌الملل تبیین کرد؟

به نظر می‌رسد که تأکید بر یک متغیر سبب نادیده‌گرفتن نقش سایر متغیرهای دیگر در تبیین این مسئله است. در همین راستا این نوشتار تلاش می‌کند تا با یک رویکرد جامع‌نگر و با استفاده از چارچوب واقع‌گرایی نوکلاسیک که به صورت هم‌زمان متغیرهای سطح سیستمی و متغیرهای داخلی را در تبیین سیاست خارجی در نظر دارد، عوامل تأثیرگذار در سطح کلان و خرد را در تبیین راهبرد کنونی روسیه در قبال بحران سوریه را شناسایی کند. پرسش اصلی این نوشتار این است که چرا روسیه راهبرد متفاوتی (حمایت‌های نظامی و دیپلماتیک از سوریه در مقابل مخالفین داخلی و منطقه‌ای) از غرب و کشورهای عربی را در قبال بحران سوریه در پیش گرفته است و چه عواملی بر به‌کارگیری این راهبرد تأثیرگذار بوده‌اند؟

فرضیه این نوشتار بر این پایه است که: تقابل روسیه و غرب در بحران سوریه بر سر مسئله نظم و هنجارهای جهانی است که منافع منطقه‌ای و جهانی روسیه را در طول این بحران تحت تأثیر قرار داده است، همچنین ساختار سیاسی و درک نخبگان روسی از این بحران که تهدیدها و فشارهای نظام‌مند در بحران سوریه را بر سیاست خارجی روسیه تبدیل و ترجمه می‌کنند، به‌عنوان متغیرهای میانجی سبب راهبرد متفاوت روسیه از غرب در طول بحران سوریه شده است.

رهیافت نظری: واقع‌گرایی نوکلاسیک

واقع‌گرایی نوکلاسیک مبتنی بر ترکیبی از مفروض‌های واقع‌گرایی کلاسیک و نواقع‌گرایی است. به گونه‌ای که هر دو دسته از متغیرهای سیستمیک و سطح واحد را ترکیب می‌کند تا سیاست خارجی کشورهای مشخص را تحلیل کند. از یک سو، همچون نواقع‌گرایی تأثیر و اهمیت آنارشی بر رفتار کشورها را می‌پذیرد و با این مفروض آغاز می‌کند که نظام بین‌الملل آنارشیک گزینه‌ها و انتخاب‌های سیاست خارجی آن‌ها را محدود و مقید می‌سازد. یعنی اولویت و تقدم علی در عوامل تعیین‌کننده سیاست خارجی، با متغیرهای مستقل سیستمیک است. به گونه‌ای که هدف‌ها و مفاد سیاست خارجی کشورها بیش و پیش از هر چیز از قدرت

نسبی آن‌ها نشأت می‌گیرد؛ اما از سوی دیگر، مانند واقع‌گرایی کلاسیک، تأثیر ویژگی‌های کشورها و متغیرهای سطح واحد را، البته فراتر از ذات ناقص و معیوب انسان، بر رفتار آن‌ها مورد توجه و تحلیل قرار می‌دهد. پس تأثیر مقدرات و امکانات قدرت بر سیاست خارجی پیچیده و غیرمستقیم است؛ زیرا فشارها و محدودیت‌های سیستمیک از راه متغیرهای سطح میانجی مانند ادراک‌ها و برداشت‌های تصمیم‌گیرندگان و ساختار دولت بر سیاست خارجی تأثیر می‌گذارد.

از این‌رو، فهم رابطه بین توزیع قدرت نسبی و سیاست خارجی، مستلزم بررسی هر دو بافت و بستر داخلی و بین‌المللی است که سیاست خارجی در چارچوب آن تدوین و اجرا می‌شود؛ بنابراین باید بررسی کرد که چگونه توزیع قدرت در نظام بین‌الملل به همراه انگیزه‌ها و برداشت‌های داخلی کشورها از این نظام، سیاست خارجی آن‌ها را تعریف و مشخص می‌کند (Rose, 1998: 144-145). در واقع این نظریه در واکنش به ضد تقلیل‌گرایی بیش از اندازه نواقعی‌گرایی ارائه شد. نواقعی‌گرایی یک نظریه سیاست بین‌الملل است که تنها به تبیین نتایج بین‌المللی ناشی از کنش و واکنش کشورها می‌پردازد. به عبارتی کشورها را همانند جعبه‌های سیاهی می‌پندارد که عوامل داخلی فردی و اجتماعی نقش و تأثیری در رفتار و سیاست خارجی آن‌ها بازی نمی‌کند. به عبارتی نواقعی‌گرایی به تبیین و تحلیل رفتار کشورهای منفرد نپرداخته و آن را به نظریه سیاست خارجی وا می‌گذارد.

به شکل کلی، واقع‌گرایی نوکلاسیک، رابطه بین دولت و سیاست خارجی را بر پایه سه دسته از متغیرها تجزیه و تحلیل می‌کند. ارزیابی و برآورد تهدیدها و فرصت‌های ناشی از نظام بین‌الملل آنارشیک. در این محور، نخست چگونگی برآورد و ارزیابی تهدیدها و فرصت‌ها از سوی کشورها یا به عبارت دقیق‌تر تصمیم‌گیرندگان و نهادهای اصلی که از سوی آن‌ها اقدام می‌کنند، بررسی می‌شود؛ دوم، بازیگران تعیین‌کننده و اصلی در درون دولت که تهدیدها و فرصت‌های بین‌المللی را ارزیابی و برآورد می‌کنند شناسایی می‌شوند؛ سوم، چگونگی حل اختلاف‌های درون کشورها در مورد ماهیت تهدیدهای بین‌المللی و راه‌حل‌های مناسب و مقتضی برای مقابله با آن‌ها توضیح داده می‌شود. انطباق راهبردی بر پایه پنج موضوع اصلی تعیین می‌شود: تصمیم‌گیرنده اصلی کیست و چگونه به تهدیدهای بین‌المللی پاسخ می‌دهد؛ بازیگران داخلی تا چه اندازه می‌توانند با دولت چانه‌زنی کرده و بر سیاست خارجی در عرصه‌ها و صحنه‌های مختلف دولت تأثیر بگذرند؛ بازیگران داخلی محتوا و مفاد سیاست خارجی را تعیین می‌کنند یا فقط سبک و شیوه آن را تعیین می‌کنند؛ کدام یک از بازیگران داخلی بیشترین تأثیر را بر سیاست خارجی دارد و تحت چه شرایطی و سرانجام رهبران و

تصمیم‌گیرندگان برای پاسخگویی به تهدیدها و فرصت‌های بین‌المللی به چه چانه‌زنی‌هایی با بازیگران داخلی نیاز دارند (Taliaferro and Others, 2009: 25-26).

محرك‌های سیستمیک و راهبرد روسیه نسبت به بحران سوریه

به‌صورت کلی از منظر واقع‌گرایی نوکلاسیک همانند نواقح‌گرایی آنارشی در نظام بین‌الملل و تلاش برای افزایش قدرت در راستای تأمین امنیت به‌وسیله راهبردهای موازنه قوا و اتحاد و ائتلاف، به‌شکل مستقیم و به‌عنوان یک متغیر مستقل بر روند سیاست خارجی و راهبرد امنیتی کشورها در صحنه نظام بین‌الملل تأثیرگذار است. پس در راستای تبیین راهبرد امنیتی روسیه در بحران سوریه، باید نظام بین‌الملل را یک متغیر مستقل در نظر گرفت. به‌نظر می‌رسد که مهم‌ترین شاخص‌هایی که متأثر از سیستم نظام بین‌الملل کنونی با هژمونی نظم غربی-آمریکایی، راهبرد امنیتی روسیه را به‌شکل کلی در نظام بین‌الملل و به‌شکل خاص در بحران کنونی سوریه تحت تأثیر قرار داده در مرحله اول تقابل روسیه و غرب به‌ویژه آمریکا بر سر مسئله نظم و هنجارهای جهانی (توزیع قدرت و همچنین شکل تصمیم‌گیری در صحنه جهانی) و در مرحله بعدی تأثیرپذیری منافع منطقه‌ای روسیه از پویای امنیتی در بحران سوریه است که در ادامه بررسی خواهد شد.

الف) بحران سوریه و ادامه تقابل روسیه و غرب بر سر نظم و هنجارهای جهانی

روسیه در سال‌های اخیر تلاش‌های زیادی را با هدف احیا و تقویت نقش خود به‌عنوان یک قدرت جهانی انجام داده است و از عضویت دائم روسیه در شورای امنیت به‌شکل فعال برای حفظ چنین نقش جهانی استفاده کرده است (Nikitin, 2012: 1). بعد جهانی سیاست خارجی روسیه متشکل از دیدی متمایز از نظم جهانی است که تقریباً می‌توان آن را در پاسخ به دو پرسش اساسی خلاصه کرد: چه کسی در عرصه بین‌المللی متأثر از فرایند توزیع قدرت، تصمیم می‌گیرد؟ و چگونه این تصمیم‌ها گرفته می‌شود؟ روسیه می‌خواهد جهان چندقطبی را ببیند که به‌شکل یک‌جانبه تحت سلطه آمریکا نباشد و روسیه در آن یکی از مراکز قدرت باشد. این طرح تفکر راهبردی به‌وسیله استاد سیاست خارجی روسیه، یوگنی پریماکف در اواسط دهه ۱۹۹۰ به‌صورت روشن بیان شد. این اصل، اکنون به یکی از هدف‌های محوری سیاست خارجی روسیه تبدیل شده و آشکارا در همه اسناد برنامه‌ریزی راهبردی روسیه بیان شده است. بنابر این اصل، روسیه تصمیم‌گیری چندجانبه را برای حقوق بین‌الملل تشویق و بر نقش بنیادینی که به‌وسیله سازمان ملل به‌عنوان یک مجمع بین‌دولتی و شورای امنیت ایفا می‌شود، تأکید ویژه‌ای می‌کند (Bagdonas, 2012: 67). مسکو دیدگاه مشخص خود را که به‌صورت فزاینده‌ای با غرب متفاوت است، آشکار می‌کند و از ارائه راه‌حل‌های دیگر برای بسیاری از

مسائل بین‌المللی ترسی ندارد. در واقع تقابل بر سر سوریه، بیانگر رقابت دیدگاه‌های متفاوت درباره مسائلی همچون نظم جهانی، مسائل حاکمیت و حقوق بشر، استفاده از زور و مسئولیت استفاده از زور به جای اینکه اجازه داده شود که درگیری خودش پایان یابد، است. این رقابت از پایه با رقابت جنگ سرد آمریکا- اتحاد شوروی در خاورمیانه متفاوت است که از اساس درباره ایدئولوژی و تسلط بر منطقه بود. همچنین وضعیت با گذشته متفاوت است، به این دلیل که هم‌اکنون درگیری شدید داخلی در سوریه یک بحران بین‌المللی است که خود بخشی از فرایند منطقه‌ای باعنوان انقلاب کشورهای عربی است. در واقع راهبرد روسیه نمونه‌ای از رویارویی و رقابت ابتدای قرن بیست و یکم است که روسیه را در مقابل غرب و جهان عرب قرار می‌دهد (Trenin, 2013: 3-4).

در واقع روسیه می‌خواهد که در سیاست جهانی نقش بازی کند و اگر تنها نقش در دسترس، یک نقش منفی باشد (حمایت از رژیم اسد)، روسیه ترجیح می‌دهد که این نقش را بازی کند تا اینکه خارج از بازی قدرت باقی بماند. همچنین جایگاه روسیه به‌عنوان یک قدرت بزرگ و توانایی روسیه برای تحت تأثیر قراردادن تحولات در مناطق گوناگون در حال حاضر تا اندازه زیادی به حفظ نظام بین‌المللی وابسته است که باید در عصری متفاوت و تحت آرایش متفاوتی از قدرت که بیشتر مطلوب روسیه باشد، پدیدار شود. در دوره دوم ریاست جمهوری پوتین ساختار چندقطبی نظام بین‌الملل پذیرفته شد و تا اندازه‌ای در سیاست خارجی روسیه ارتقا یافت. هم‌اکنون این راهبرد، آیین سیاست خارجی روسیه است. در این شرایط، روسیه از تحول نظام بین‌الملل به‌وسیله تفسیر غربی از حقوق بشر و رویه دخالت بشردوستانه و تغییر رژیم که ایجاد می‌شود، احساس تهدید می‌کند. اختلاف بین درک روسی و غربی از نقش حقوق بشر در روابط بین‌الملل مفهومی و مشروط است. درک روسی با میراث حقوق بشر اتحاد شوروی شکل می‌گیرد که در آن دولت منبع حقوق بشر است و در نتیجه، محدوده‌اش را خود تعیین می‌کند، حقوق بشر فقط نمی‌تواند مهم‌تر از ماندگاری دولت، قدرت نهادها یا تمامیت ارضی‌اش باشد (Bagdonas, 2012: 68)، کاری که هم‌اکنون غرب علیه رژیم اسد در سوریه انجام می‌دهد.

در واقع رهبران روسیه نمی‌خواهند که هنجار جدیدی از مداخله بین‌المللی در امور داخلی کشورها ایجاد شود. آن‌ها از آنچه علاقه زیاد غرب برای تحمیل ارزش‌ها و شکل غربی حکومت بر قسمت‌های دیگر جهان می‌بینند، متنفر هستند. انقلاب‌های رنگی در صربستان، اوکراین و گرجستان که در نتیجه این انقلاب‌ها رژیم‌های دوست روسیه با رژیم‌هایی که تا اندازه‌ای گرایش‌های ضدروسی داشتند، جایگزین شدند، رهبران روسیه را نسبت به حمایت غرب از این شورش‌ها و به‌ویژه در سوریه، تا اندازه زیادی بدبین کرده است (Gorenburg,

(4-5: 2012). به عبارتی از آنجایی که یکی از معیارهای افزایش قدرت دولت‌ها در نظام بین‌الملل راهبرد اتحاد و ائتلاف است، رویکرد غرب در قبال دولت‌های متحد روسیه به جدایی این دولت‌ها از ائتلاف با این کشور منجر شده است و در نتیجه در حوزه‌های نزدیک، موازنه قدرت به زیان روسیه تغییر کرده است.

از سوی دیگر، موضع روسیه در بحران سوریه از برخی ابعاد آشکارا از شورش در لیبی که پیش از بحران سوریه در جریان بود و سرانجام برخلاف نظر روسیه به مداخله نظامی غرب در لیبی منجر شد، متأثر شده است. با بررسی انتقادهای دستگاه سیاستگذاری خارجی روسیه در مورد دخالت نظامی غرب در لیبی می‌توان به این نتیجه رسید که یک جنبه مهم از سیاست خارجی روسیه در قبال اقدام‌های غرب، نامشروع دانستن تغییر رژیم از سوی غرب است. در ۱۷ مارس ۲۰۱۱، شورای امنیت قطعنامه ۱۹۷۳ را تصویب کرد که اجازه منطقه پرواز ممنوع را بر فراز لیبی می‌داد. روسیه و چهار عضو دیگر شورای امنیت در این رأی‌گیری، رأی ممتنع دادند. با اینکه روسیه در زمان ریاست جمهوری مدودیف در مه ۲۰۱۱ در نشست سران گروه هشت از کنار رفتن قذافی در لیبی حمایت کرد؛ ولی دولت روسیه در ادامه به رویه تغییر رژیم از سوی غرب حساس شد (Allison, 2013: 796-797). انتقاد روسیه هنگامی افزایش یافت که روشن شد، حملات هوایی ناتو بجای جلوگیری از حملات نیروهای هوایی لیبی از هدف قراردادن نواحی غیرنظامی، به سمت هدف قراردادن نیروهای زمینی قذافی تغییر جهت پیدا کرده است. به همین دلیل پاسخ رهبران روسیه به شورش‌های خشونت‌آمیز در سوریه، با تجربه لیبی مشروط شد. پیامد تجربه لیبی همراه با عوامل سیاست داخلی، موازنه را در سیاست خارجی روسیه بر ضد غرب تغییر داد و این مسئله سبب وتوی قطعنامه سازمان ملل شد؛ زیرا روس‌ها نگران بودند که بهانه‌ای برای مداخله نظامی دیگری از سوی غرب در خاورمیانه فراهم شود (Gorenburg, 2012: 4).

ب) بحران سوریه و منافع منطقه‌ای روسیه

در بعد منطقه‌ای، روسیه در پی این است که بازیگری مهم در خاورمیانه باقی بماند و جایگاهش در منطقه به حساب آورده شود. آن‌ها معتقدند که رفتن اسد منجر به متحد شدن سوریه با ترکیه و غرب در منطقه و یا رفتن سوریه در آشوب و جنگ طولانی خواهد شد که در هر دو وضعیت، روسیه یک متحد قابل اتکا را در منطقه از دست خواهد داد. همچنین آن‌ها نگران فروپاشی محور رژیم‌های دوست خود در راستای موازنه حضور غرب در منطقه یعنی ایران-سوریه هستند. از زمانی که ولادیمیر پوتین رئیس‌جمهور شد، تلاش کرد تا روابط روسیه با متحدان خاورمیانه‌ای‌اش را از دوران جنگ سرد تا زمان حال از جمله سوریه بازسازی کند. سوریه، لیبی و عراق در مرکز محوری بودند که می‌توانستند حضور آمریکا در منطقه را موازنه

کنند. ایران نیز که مخالف جدی آمریکا و متحد نزدیک سوریه بود، بخشی از این محور محسوب می‌شد. رهبران روسیه تصور می‌کردند که جنگ سال ۲۰۰۳ عراق بیشتر ناشی از تلاش برای تضعیف ائتلاف ضدآمریکایی در منطقه است و حمایت قوی از جنگ را از سوی عربستان سعودی و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس را شاهد حمایت از دیدگاهشان می‌دانستند (Gorenburg, 2012: 3-4). روسیه محاسبه کرده است که سقوط اسد می‌تواند ایران را به‌عنوان شریک راهبردی برای موازنه آمریکا در منطقه ضعیف و منزوی کند و سبب آسیب‌پذیری بیشتر آن برای حمله‌ای از سوی اسرائیل یا ایالات متحده شود. پس به‌نظر می‌رسد که سوریه شکست دیگری در یک مفهوم دمیونوی باشد که بعد به‌سوی حاشیه جنوبی روسیه ادامه پیدا خواهد کرد.

درواقع در ذهنیت روس‌ها سوریه یک ابزار علیه نفوذ غرب در آسیای جنوب غربی است (Nizameddin, 2012: 7-8). از سوی دیگر سوریه تنها دولت وابسته روسیه در خاورمیانه است و روسیه مشتاق است که نشان دهد همچنان یک نیروی مهم در سطح جهان و منطقه است. الکساندر ساماسونف^۱ در سایت وابسته به کرملین^۲ گفته است که یک جنگ منطقه‌ای بزرگ اکنون غیرقابل اجتناب شده و سوریه و ایران غیرممکن است که بتوانند بدون کمک خارجی مقاومت کنند. آنچه می‌توان از این گفته، استخراج کرد این است که هم‌اکنون سوریه و ایران برای روسیه خط مقدم هستند و عقب‌نشینی از آن غیرممکن است. تعبیر روسیه بر این مبنا است که نامزدهای بعدی برای «نوسازی» (در نتیجه تهدید) ما هستیم (Sattar, 2012: 1-2).

از سوی دیگر، دولت کنونی سوریه هم‌اکنون یک کارویژه اصلی برای روسیه دارد و آن، اعتبار یک پایگاه دریایی در بندر ترتوس است که آخرین پایگاه روسیه فراسوی مرزهای اتحاد شوروی است (Galpin, 2012: 5). دسترسی راهبردی روسیه به دریای مدیترانه اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا روسیه به‌دنبال گشودن راهی به‌سوی اقیانوس هند و تأمین امنیت بیشتری برای جبهه جنوبی آن است. درواقع، به‌دلیل احساس محاصره‌شدن به‌وسیله اعضای اتحاد طرفداران غرب درون کشورهای هم‌سود، مسکو در پی فرار از محاصره و پیدا کردن متحدانی در جنوب کشور خویش است (Kreutz, 2010: 5). در همین زمینه بندر سوری ترتوس، پایگاه تأمین و نگهداری دریایی روسیه است که به روسیه اجازه می‌دهد تا در دریای مدیترانه بدون برگشت به پایگاه‌های خود در دریای سیاه، دوباره سوخت‌گیری کند (Bagdonas, 2012: 61). همچنین باید به منافع تجاری و اقتصادی روسیه در سوریه نیز اشاره کرد. بنا به گفته اکونومیست، یک عامل مهم در حمایت روسیه از رژیم اسد منافع تجاری و اقتصادی مهم آن

1. Alexander Samasonov
2. KM.RU

کشور است: «سرنگونی دیکتاتورها در عراق و لیبی به منابع نفتی و فروش تسلیحات روسیه صدمه زد و به همین دلیل روسیه می‌خواهد که مانع این وضعیت در سوریه شود. دوراهی روسیه این است، یا حمایت همه‌جانبه از اسد، و یا این خطر را قبول می‌کند که رژیم آینده، آن‌ها را از تروتس بیرون کند...» (Smith, 2012: 13). در این زمینه، هزینه خرید سلاح سوریه از روسیه از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۳ حدود ۶۰۰ میلیون دلار بوده است (کوشکی و طاهری بزی، ۱۳۹۳: ۴۹).

متغیرهای سطح واحد (متغیرهای میانجی) و راهبرد امنیتی روسیه در بحران سوریه

همان‌گونه که بیان شد واقع‌گرایی نوکلاسیک به آنارشی بین‌المللی و تأثیرگذاری متغیر نظام بین‌الملل به‌عنوان یک متغیر مستقل بر سیاست خارجی کشورها باور دارد. به‌عبارتی از دیدگاه واقع‌گرایی نوکلاسیک در تجزیه و تحلیل سیاست خارجی اولویت و تقدم علی با متغیرهای مستقل سطح سیستمیک بین‌الملل است؛ اما برخلاف نواقع‌گرایی، دولت‌ها را همانند جعبه‌های سیاهی نمی‌پندارد که عوامل فردی و اجتماعی نقشی در فرایند سیاستگذاری خارجی نداشته باشند؛ بلکه مانند واقع‌گرایی کلاسیک تأثیر ویژگی‌های کشورها و متغیرهای سطح واحد را بر رفتار آن‌ها مورد توجه و تحلیل قرار می‌دهد. از این متغیرهای مهم، ادراک و برداشت تصمیم‌گیرندگان از تحولات بیرونی و همچنین ساختار دولت (دولت نه به مفهوم لیبرالی یا مارکسیستی بلکه به‌عنوان یک کل واحد) که در نتیجه آن فشارها و محدودیت‌های سطح سیستمی بر سیاست خارجی تبدیل و ترجمه می‌شود، است. در همین زمینه برای بررسی راهبرد روسیه در قبال بحران سوریه دو متغیر میانجی، ساختار دولت و فرایند شکل‌گیری سیاست خارجی در روسیه و همچنین ادراک نخبگان و تصمیم‌گیرندگان اصلی سیاست خارجی روسیه از بحران سوریه بررسی خواهد شد.

الف) ساختار دولت و فرایند شکل‌گیری سیاست خارجی روسیه (تعامل جامعه، دولت و سیاست خارجی)

سیاست خارجی روسیه متأثر از نهادها و سازمان‌های مختلفی است که بسته به شرایط داخلی و بین‌المللی روسیه و چرخش احزاب و گروه‌های سیاسی در این کشور، میزان و شکل تأثیرپذیری سیاست خارجی روسیه از این نهادها و دیوان‌سالاری متفاوت است. بنابر یک تقسیم‌بندی، می‌توان مهم‌ترین نهادها و اداره‌های جهت‌دهنده، تدوین‌کننده و یا تأثیرگذار بر سیاست خارجی جمهوری فدراتیو روسیه را اینگونه برشمرد: ۱. نهاد ریاست جمهوری؛ ۲. شورای امنیت ملی؛ ۳. هیئت دولت؛ ۴. مجمع فدرال؛ ۵. رسانه‌ها و گروه‌های فشار؛ ۶. نهادهای مشورتی «اتاق‌های فکر». اما در این میان، نهاد ریاست جمهوری در تدوین و اجرای سیاست

خارجی روسیه، نقش زیادی دارد. در واقع وظیفه اصلی نهاد ریاست جمهوری، تضمین اجرای تصمیم‌های رئیس جمهور است. در دوران ریاست جمهوری یلتسین، این نهاد به‌ویژه زمانی که ریاست آن را آناتولی چوبایس بر عهده داشت، بسیار قدرتمند عمل می‌کرد. معمولاً رئیس نهاد در جهت‌دهی به نظارت‌ها و سیاستگذاری رئیس جمهور قدرت بسیار بالایی دارد؛ ولی با روی کار آمدن پوتین به‌عنوان رئیس جمهور در سال ۲۰۰۰، برای کنترل رئیس جمهور بر این نهاد تغییرهایی صورت گرفت (Smith, 2001: 2). پوتین برای افزایش کنترل خود بر دفتر ریاست جمهوری، با امضای حکمی دو اصلاح پایه‌ای، سازماندهی دوباره قدرت میان معاونان نهاد و بازتعریف وظایف معاونت‌های جدید در نهاد ریاست جمهوری را انجام داد.

همچنین پوتین باهدف محدودسازی قدرت الکساندر ولوشین، دیمیتری مدودیف را که در دوران پیکار انتخاباتی ریاست جمهوری وی، مدیر انتخاباتی او بود به سمت معاون اول ولوشین منصوب کرد و در نتیجه توانست تا حدود زیادی کنترل این نهاد را به‌دست بگیرد. آنچه جایگاه رئیس جمهور را در فرایند سیاستگذاری خارجی برجسته می‌کند، نقشی است که قانون اساسی روسیه بر عهده رئیس جمهور گذاشته است. قانون اساسی روسیه مصوب سال ۱۹۹۳، به‌صراحت بر نقش رئیس جمهور در این زمینه تأکید دارد. بند ۳ از ماده ۸۰ این قانون آشکارا تصریح می‌کند که رئیس جمهور موظف است تا «خطوط کلی سیاست داخلی و خارجی کشور را تعیین کند» (کیانی، ۱۳۸۵: ۱۴۶-۱۴۵). در همین زمینه، محور پوتین-مدودیف از محورهای اصلی شکل‌گیری راهبرد امنیتی روسیه در بحران سوریه هستند. از سوی دیگر باید گفت که نهاد سیاسی روسیه بعد از روی کار آمدن پوتین به‌سوی یک نظام شبه اقتدارگرا حرکت کرد که در این نظام، رئیس جمهور برای بسیج منابع در شکل‌دهی به سیاست خارجی توانایی بالایی دارد.

ب) بحران سوریه و ادراک نخبگان روسی از این بحران

۱. محور پوتین-مدودیف

با توجه به رابطه نزدیک پوتین و مدودیف باوجود اختلاف‌های سطحی باید گفت که نقطه نظرهای آن‌ها درباره بسیاری از مسائل بین‌المللی یکسان است. هر چند مدودیف در مه ۲۰۰۸ رئیس جمهور فدراسیون روسیه شد؛ اما پوتین به‌عنوان نخست‌وزیر نفوذی زیاد داشت و در نتیجه توانست در شکل‌گیری سیاست خارجی روسیه مشارکت کند. یکی از مسیرهای مهمی که با توجه به دیدگاه‌های مشترک پوتین و مدودیف در سیاست خارجی روسیه ادامه پیدا کرد، تمایل به کنار گذاشتن تحقیرهای دهه ۱۹۹۰ و بازگشت روسیه به صدر مسائل بین‌المللی بود.

در همین زمینه با توجه به جایگاه ویژه خاورمیانه در سیاست بین‌الملل، روندهای این منطقه در سیاست خارجی پوتین - مدودیف اهمیت ویژه‌ای پیدا کرد (Kreutz, 2010: 8).

در قبال بحران لیبی شکافی آشکار بین رئیس‌جمهور یعنی مدودیف و نخست‌وزیر قدرتمندش یعنی پوتین وجود داشت، هرچند هر دوی آن‌ها در به حداکثر رساندن منافع و به حداقل رساندن زیان‌های روسیه در بحران لیبی تلاش کردند. سهم مدودیف در این بازی به‌دست آوردن حمایت غرب برای نوسازی اقتصادی روسیه و به‌دست آوردن راه‌حل مصالحه‌جویانه در مورد دفاع موشکی در اروپا، و سهم پوتین نجات قراردادهایی به ارزش ۸ میلیارد دلار با لیبی قذافی بود؛ اما با پایان جنگ در لیبی، مدودیف غرب را به دورویی در کشتن افراد در شهرهای در کنترل قذافی باهدف حفظ نجات تروریست‌ها، دروغگویی و کمک به سرنگونی رژیم محکوم کرد (Trenin, 2013: 5-6).

هر چند در بحران لیبی بیان رئیس‌جمهور وقت روسیه مدودیف زیاد با گفته‌های رهبران غرب متفاوت نبود (مدودیف قذافی را یک «لاشه سیاسی» نامید) (Trenin, 2013: 3-5)؛ اما در ارتباط با سوریه ما شاهد تغییرات مهمی در دیدگاه مدودیف هستیم. در ابتدای بحران، مدودیف در اوت ۲۰۱۱ به اسد هشدار داد که اگر او اصلاحات سیاسی لازم را انجام ندهد با سرنوشت بدی روبه‌رو خواهد شد و روسیه مجبور می‌شود تا تصمیمات لازم را به‌کارگیرد؛ اما این وضعیت در اکتبر ۲۰۱۱ تا فوریه ۲۰۱۲ یعنی در ماه‌های آخر دوران ریاست‌جمهوری مدودیف با وتوی دو قطعنامه شورای امنیت بر علیه رژیم اسد تغییر کرد. به دیگر سخن، در ماه‌های پایانی دوران ریاست‌جمهوری مدودیف در مورد بحران سوریه، مدودیف و پوتین در زمینه حمایت سرسختانه از رژیم اسد در مقابل غرب و اعراب اشتراک نظر بسیار بالایی داشتند (Menkiszak, 2013: 8).

تحول پوتین از یک سیاستمدار دوست غرب در سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۲ به یک سیاستمدار با موضعی کاملاً خصمانه با غرب، به‌ویژه از سال ۲۰۰۵ به بعد، ریشه گرفته از تحولات در عرصه بین‌المللی به‌ویژه در کشورهای همسایه اتحاد شوروی و خاورمیانه بود. تحولاتی که با شورش‌های طرفدار مردم‌سالاری یا به اصطلاح انقلاب رنگی از سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ در گرجستان، اوکراین، تاجیکستان و لبنان که همه گرایش‌های غرب‌گرایانه داشتند از یک‌جانبه‌گرایی آمریکا در نظام بین‌الملل با حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ از سوی دیگر رخ داد (Nizameddin, 2012: 5-6)، موجب تأثیر بر محیط ادراکی و در نتیجه، تغییر روند سیاست خارجی دولت پوتین شد. در واقع، پوتین در سیاست خارجی خود تلاش می‌کند تا مفهوم چندجانبه‌گرایی را به‌جای چندقطبی در ادبیات راهبردی بین‌المللی تقویت کند؛ زیرا

در یک فضای چندجانبه‌گرا فرصت برای نقش‌آفرینی روسیه بیش از گذشته فراهم می‌شود (ابوالحسن شیرازی و بهبودی‌نژاد، ۱۳۹۵: ۷).

پوتین از انقلاب متنفر است و از آغاز انقلاب کشورهای عربی او با شک زیاد و با تمسخر با آن‌ها برخورد کرد. پوتین به جنبش‌های از پایین بسیار با تردید نگاه می‌کند. از دید او جنبش‌های توده‌ای با کمک مالی خارجی، یا در پی سرنگونی حاکمان (یک دلیل تردیدش در مورد نقش عربستان سعودی در سوریه است) و یا تهدیدی برای صلح و امنیت هستند. به همین دلیل اعتراض‌های خشونت‌آمیز به سرعت به عنوان اقدام‌های تروریستی از سوی پوتین محکوم شد. از نگاه پوتین، غرب بی‌ثباتی ایجاد شده به وسیله انقلاب‌های عربی را تشدید و از وضعیت موجود به نفع خودش استفاده می‌کند که نمونه مهم آن لیبی است (Fix, 2012: 1). در واقع همان‌گونه که تلال نظام‌الدین نیز اشاره کرده است، جهت‌گیری‌های سیاسی روسیه در سوریه، بیشتر از هر چیز نشانه بارز عصر پوتین و جهت‌گیری‌های او نسبت به نظام بین‌الملل است که در سوریه نمود پیدا کرده است (Nizameddin, 2013: 195-196).

۲. دیدگاه سایر نخبگان حکومتی روسی نسبت به بحران سوریه

یکی از عوامل تعیین‌کننده راهبرد روسیه نسبت به بحران سوریه، برداشتی است که در میان اعضای ارشد نخبگان محافظه‌کاران حاکم روسیه وجود دارد. آن باوری است که یک توطئه به رهبری آمریکا برای پیشبرد منافع ژئوپلیتیکی‌اش از راه تغییر رژیم هم از راه قدرت‌نرم و هم با استفاده یک‌جانبه از نیروی نظامی (که سوریه نیز هدف دیگری است) در جریان است (Menkiszak, 2013: 2). مقام‌های مسئول در مسکو نگران آینده شورش‌های مردمی در خاورمیانه هستند که ممکن است آن شورش‌ها به همسایگان و حتی شاید به خود روسیه تسری یابد. در آغاز این بحران‌ها، در ابتدا مسئولان حکومتی مسکو بیشتر نگران تسری این شورش‌ها و احتمال سرنگونی حکومت‌های خودکامه دوست روسیه در آسیای مرکزی بودند؛ اما تظاهرات بزرگ بر ضد تقلب انتخابات در خود روسیه، اراده رهبران روسیه را افزایش داد که از سقوط دمیتری دیگوری تحت فشار و شورش‌ها جلوگیری کنند (Gorenburg, 2012: 4-5).

بسیاری از کارشناسان برجسته روسی در مسائل اسلام و خاورمیانه استدلال می‌کنند که تحولات کشورهای عربی نتیجه فرایندهای جدی داخلی اجتماعی-اقتصادی و سیاسی بود و بازیگران خارجی مانند آمریکا با رویدادهای سریع در این منطقه غافل‌گیر شدند؛ اما محافظه‌کاران در دولت روسیه بر این باورند که آن یک توطئه به دقت برنامه‌ریزی شده از سوی آمریکا بوده و با استفاده از تکنولوژی‌های دست‌کاری (از راه اینترنت، شبکه‌های اجتماعی و

غیره) اجرا شده است. آن‌ها مقایسه‌های آشکاری را، بین انقلاب‌های رنگی با سرنگونی دولت‌ها در یوگسلاوی (۲۰۰۰)، گرجستان (۲۰۰۳)، اوکراین (۲۰۰۴) و قرقیزستان (۲۰۰۵) و تحولات کشورهای عربی که به وسیله مخالفان آموزش دیده با استفاده از راهنمایی‌های آمریکایی انجام شد، ارائه می‌دهند.

در فوریه ۲۰۱۱، ایگور سچین^۱، معاون نخست وزیر روسیه آشکارا گفت: «آنچه مدیران گوگل در مصر انجام داده‌اند، نوعی دست‌کاری (در اعتراض‌های ضد دولتی) بود که در آنجا رخ داد» (Menkiszak, 2013: 7). می‌توان پیش‌بینی کرد که روسیه احتمالاً حمایتش را از سوریه ادامه خواهد داد؛ زیرا مقاومت در مقابل غرب ابزار خوبی برای نمایش قدرت در داخل جامعه روسیه در راستای مشروعیت‌زایی است. برای نمونه، در جنگ اوت ۲۰۰۸ روسیه با گرجستان، دولت روسیه در جامعه داخلی روسیه به شدت محبوب شد. آن جنگ به عنوان اقدام چالش‌برانگیز ناتو که گرجستان در آرزوی پیوستن به آن بود تفسیر می‌شد (Sattar, 2012: 2). سرانجام می‌توان از دیدگاه‌های بالا برداشت کرد که دیدگاه نخبگان حکومتی روسیه نسبت به بحران سوریه متأثر از ترس آن‌ها از راهبرد تداوم تغییر رژیم دولت‌های دوست روسیه به وسیله غرب (در آسیای مرکزی، اروپای شرقی و اینک خاورمیانه) است و سرانجام این راهبرد در آینده می‌تواند، تهدیدی برای موجودیت روسیه باشد.

نتیجه

این نوشتار برخلاف پژوهش‌های پیشین که هر کدام تلاش کرده‌اند تا از یک زاویه ویژه و با تأکید بر یک متغیر از جمله ژئوپلیتیک، نظام بین‌الملل (رقابت‌های قدرت و موازنه قدرت)، هویت و ... راهبرد امنیتی روسیه در بحران روسیه را تبیین کنند، با رویکرد جدیدی که تقلیل‌گرایانه نیست و هم‌زمان به متغیرهای سطح نظام و سطح واحد توجه دارد، این موضوع را بررسی کرده است. یافته‌های نوشتار بر این مبنا است که متغیرهای اصلی در سطح نظام بین‌الملل که بر این راهبرد تأثیرگذار بوده‌اند تقابل روسیه و غرب بر مسائلی مانند نظم و هنجارهای جهانی و همچنین تأثیرگذاری این بحران بر منافع منطقه‌ای روسیه بوده است. تقابل روسیه و غرب بر سر نظم و هنجارهای جهانی متأثر از رقابت‌های قدرت در یک نظام آنارشیک بوده که بعد از احیای دوباره روسیه در صحنه نظام جهانی به وجود آمده است. در واقع روسیه به دنبال شکل‌گیری نظم چندقطبی است که در آن بحران‌های بین‌المللی به صورت چندجانبه که در آن روسیه از ارکان اصلی آن باشد؛ اداره شود. ولی رویکرد یک‌جانبه غرب در بحران سوریه (راهبرد تغییر رژیم) و بی‌توجهی به دیدگاه روسی در مورد

حقوق بین‌الملل که مبتنی بر احترام به حاکمیت کشورها مقدم بر مسائلی از جمله حقوق بشر است، و همچنین تجربه‌ی لیبی که برخلاف میل روسیه به دخالت نظامی و تغییر رژیم منجر شد، روسیه را به بحران سوریه حساس کرد و منجر به به‌کارگرفتن راهبرد حمایت قاطع دیپلماتیک و نظامی شد. از سوی دیگر باید به تأثیرگذاری پیامدهای بحران سوریه بر منافع منطقه‌ای روسیه اشاره کرد. از جمله این پیامدها می‌توان به تأثیرگذاری سقوط احتمالی اسد بر موازنه منطقه‌ای (تضعیف رژیم‌های دوست مانند ایران در مقابل ائتلاف آمریکایی اسرائیل و عربستان) به ضرر روسیه، از دست دادن پایگاه دریایی ترئوس و در نتیجه، کاهش مانور روسیه در شرق دریای مدیترانه و همچنین از دست دادن منافع تجاری و نظامی اشاره کرد. از سوی دیگر باید به پیشروی غرب به سوی حاشیه روسیه و همچنین خطر بنیادگرایی افراطی که می‌توانست محیط امنیتی روسیه از جمله آسیای مرکزی، قفقاز و حتی خود روسیه را با چالش روبه‌رو کند، اشاره کرد.

از بعد متغیرهای سطح واحد (متغیرهای میانجی برای تبدیل و ترجمه کردن فشارها و تهدیدهای نظام بین‌الملل بر سیاست خارجی) باید به دو متغیر ساختار دولت و فرایند شکل‌گیری سیاست خارجی روسیه و همچنین ادراک نخبگان روسی از این بحران اشاره کرد. از بعد ساختار دولت باید گفت که بعد از روی کار آمدن پوتین یک نظام شبه اقتدارگرا در روسیه شکل گرفته است که توانایی ریاست جمهوری را تا حد زیادی در بسیج منابع برای تبدیل به سیاست خارجی افزایش داده است. همچنین نقشی که قانون اساسی به رئیس‌جمهور برای به‌کارگیری سیاست خارجی داده است و اصلاح نهاد ریاست جمهوری به وسیله پوتین، این توانایی را افزایش داده است و در نتیجه رئیس‌جمهور در مقایسه با بخش‌های دیگر جامعه روسیه برای شکل‌دهی به راهبرد امنیتی در بحران روسیه توانایی بالایی دارد. ادراک نخبگان روسی نیز از متغیرهای میانجی مهم در شکل‌گیری راهبرد امنیتی روسیه است. در واقع از آنجایی که هم، محور پوتین - مدودیف و هم سایر اعضای محافظه‌کار حاکم بر روسیه نسبت به انقلاب‌های عربی بدبین هستند و آن را یک طرح غربی - آمریکایی برای تضعیف محور رژیم‌های دوست روسیه در مناطق گوناگون می‌پندارند که در بلندمدت می‌تواند دامنه آن خود روسیه را هم بگیرد، بحران سوریه و سقوط اسد را تهدید جدیدی می‌بینند. در نتیجه در دستگاه سیاستگذاری خارجی روسیه قاطعانه از رژیم اسد حمایت می‌کنند.

منابع

الف) فارسی

۱. ابوالحسن شیرازی، حبیب‌الله و قدرت‌الله بهبودی‌نژاد (۱۳۹۵)، «تغییر رویکرد پوتین در سیاست خارجی نوین روسیه»، *مطالعات اوراسیای مرکزی*، دوره ۹، شماره ۱، صص. ۱-۱۷.
۲. آقاحسینی، علیرضا و دیگران (۱۳۹۲)، «مطالعه سیاست خارجی روسیه در بحران داخلی سوریه (۲۰۱۱ تاکنون)»، *پژوهش‌های راهبردی سیاست*، سال ۲، شماره ۷، صص. ۱۸۷-۱۶۵.
۳. کوشکی، محمدصادق و ابراهیم طاهری بزی (۱۳۹۳)، «حضور روسیه در خاورمیانه در دوره پوتین (احیای نفوذ روسیه در کشورهای زیر نفوذ اتحاد شوروی)»، *مطالعات اوراسیای مرکزی*، دوره ۸، شماره ۱، صص. ۴۳-۶۲.
۴. کیانی، داود (۱۳۸۵)، «ساختار تصمیم‌گیری در سیاست خارجی روسیه»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، سال ۱۴، دوره ۴، شماره ۵۴، صص. ۱۶۷-۱۴۳.
۵. کیانی، داود و زهره خان‌محمدی (۱۳۹۲)، «واکاوی علل حضور روسیه در بحران سوریه»، *راهبرد*، سال ۲۲، شماره ۶۹، صص. ۸۷-۱۱۴.

ب) انگلیسی

1. Allison, Roy (2013), "Russia and Syria: Explaining with a Regime in Crises", *International Affairs*, Vol. 89, No. 4, pp. 795-823.
2. Bagdonas, Azuolas (2012), "Russia's Interests in the Syrian Conflict: Power, Prestige, and Profit", *European Journal of Economic and Political Studies*, Vol. 5, No. 2, pp. 55-77.
3. Fix, Liana (2012), "Russia's Policy towards Syria: Nyet Is Not Enough", Available at: <http://www.globalpolicyjournal.com/blog/>, (Accessed on: 27/6/2012).
4. Galpin, Richard (2012), "Russian Arms Shipments Bolster Syria's Embattled Assad", Available at: www.bbc.co.uk/news/world-middle-east-16797818?print=true, (Accessed on: 13/2/2013).
5. Gorenburg, Dmitry (2012), "Why Russia Supports Repressive Regimes in Syria and the Middle East", *PONARS Eurasia Policy Memo*, No. 198, pp. 1-5.
6. Katz, Mark N. (2013) (a), "The Impact of the Syrian Conflict on Russian Relations with Other Middle Eastern Countries", *Russian Analytical Digest*, No. 128, pp. 1-5.

7. Katz, Mark N. (2013) (b), “Russia and the Conflict in Syria: Four Myths”, **Middle East Policy**, Vol. 10, No. 2, pp. 38-46.
8. Kreutz, Andrej (2010), **Syria: Russia’s Best Asset in the Middle East**, Moscow: IFRI, Russia NIS Centre.
9. Menkiszak, Marek (2013), “Responsibility to protect ...itself? Russia Strategy the Crisis in Syria”, Available at http://www.fiia.fi/en/publication/341/responsibility_to_protect..._itself/, (Accessed on: 22/03/2014).
10. Nichol, Jim (2014), **Russian Political, Economic, and Security Issues and U.S. Interests**, Washington: Congressional Research Service.
11. Nikitin, Alexander (2012), **Russia as Permanent Member of the UN Security Council**, Washington: International Policy Analysis.
12. Nizameddin, Talal (2012), “The Response behind Putin’s Support for Bashar AL-Assad’s Regime”, **Cicero Foundation Great Debate Paper**, No. 12/05, pp. 1-10.
13. Nizameddin, Talal (2013), **Putin’s New Order in the Middle East**, London: C. Hurst and Co.
14. Rose, Gideon (1998), “Neoclassical Realism and Theories of Foreign Policy”, **World Politics**, Vol. 51, No. 1, pp. 144-172.
15. Satter, David (2012), “Russia and Syria”, **Foreign Policy Research Institute**, Available at: <http://www.fpri.org/article/2012/06/russia-and-syria/>, (Accessed on: 27/06/2014)
16. Smith, Ben (2012), **The Syrian Crisis**, Washington: International Affairs and Defense Section.
17. Smith, Mark A. (2001), **Putin’s Power Bases**, UK Ministry of Defense: Conflict Studies Research Centre.
18. Taliaferro, Jeffrey, Steven Lobell and Norrin Pipsman (2009), **Introduction: Neoclassical Realism, the State and Foreign Policy**, United Kingdom: Cambridge University Press.
19. Trenin, Dmitri (2013), **The Mythical Alliance Russia’s Syria Policy**, Carnegie Moscow Center: The Carnegie Papers.